

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

داستانهای امام حسن علیه السلام

این کتاب داستانهای مستندی دارد البته بعضاً سندهایش خیلی قوی نیست.

ولی نکته منفی این است خیال پردازی های بسیاری دارد که صرفاً حاصل تخیل پردازی نویسنده است.

لذا توصیه می شود مربی حتماً اصل مدارک را ملاک قرار دهد.

نام داستان	متن روایی داستان	تطبیق داستان کتاب با سند	اعتبار سند (شیعه یا سنی)
۳- به دنبال گنج	صفحات ۳ تا ۶ همه تخیلات نویسنده است. روایات ص ۷ هم از امام مجتبی نیست تحف العقول النص ۲۴۶ و عنه ع في قصار هذه المعاني امام حسین علیه السلام: السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ ----- تحف العقول / النص / ۲۴۸ / و عنه ع في قصار هذه المعاني قَالَ ع لِّلْسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تَسْعُ وَ سِتُّونَ لِّلْمُبْتَدِي وَ وَاحِدَةٌ لِّلرَّادِّ. این روایت از امیرالمومنین و امام حسین علیهما السلام نقل شده نه امام مجتبی. ----- الكافي (ط - الإسلامية) ج ۲ ۶۴۵ باب التسليم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يُّخْلُ بِالسَّلَامِ. این روایت از امام صادق است نه امام مجتبی.	اولویت ۴	اولویت ۱
۸- دشمن تو	مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۸	اولویت ۳	اولویت ۱

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		أَبُو السَّعَادَاتِ فِي الْفَضَائِلِ أَنَّهُ أَمَلَا الشَّيْخُ أَبُو الْفَتْوحِ فِي مَدْرَسَةِ النَّاجِيَةِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ يَحْضُرُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ فَيَحْفَظُهُ فَيَأْتِي أُمَّهُ فَيُلْقِي إِلَيْهَا مَا حَفَظَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ ع وَجَدَ عِنْدَهَا عِلْمًا فَيَسْأَلُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مَنْ وَلَدَكَ الْحَسَنَ فَتَخْفَى يَوْمًا فِي الدَّارِ وَ قَدْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ قَدْ سَمِعَ الْوَحْيَ فَأَرَادَ أَنْ يُلْقِيَهُ إِلَيْهَا فَأَرْتَجَّ عَلَيْهِ فَعَجِبَتْ أُمُّهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَا تَعْجَبِينَ يَا أُمَاهُ فَإِنْ كَبِيرًا يَسْمَعُنِي وَ اسْتِمَاعُهُ قَدْ أَوْقَفَنِي فَخَرَجَ عَلَيَّ فَقَبَّلَهُ وَ فِي رِوَايَةٍ- يَا أُمَاهُ قُلْ بَيَانِي وَ كُلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّدًا يَرَعَانِي. ابو السعادات در کتاب: فضائل میگوید: شیخ ابو الفتوح در مدرسه ناجیه گفت: امام حسن در سن هفت سالگی در مجلس پیامبر اسلام حاضر میشد، وحی را میشنید و حفظ مینمود، آنگاه نزد مادرش می آمد و آنچه را که حفظ کرده بود شرح میداد. هر وقت امیر المؤمنین: علی نزد حضرت فاطمه اطهر می آمد یک موضوعی از وحی خدا را از آن بانو میشنید، میفرمود: یا فاطمه! این مصلب را از کجا می گوئی؟ میفرمود: پسرت حسن برایم گفته. یک روز حضرت امیر علیه السلام در خانه پنهان شد. امام حسن مطابق معمول نزد مادرش فاطمه آمد تا آنچه را که از وحی شنیده بود شرح دهد، ولی نتوانست سخن بگوید، فاطمه اطهر از این منظره تعجب نمود! امام حسن فرمود: مادر جان! تعجب منمای! حتما شخص بزرگواری بسخن من گوش میدهد گوش دادن وی مرا از سخن گفتن متوقف نموده است!! ناگاه حضرت امیر بیرون آمد و امام حسن را بوسید. اشکالات: ص ۹: بیشتر جاها حسن و حسین همراهش بودند ص ۹: زود بغل باز می کرد تا آنها از پله های منبر بالا بروند. بعد هم آن دو را روی پاهای خود می نشاند و به حرفهایش ادامه می داد	چه کسی است
اولویت ۱	اولویت ۳	مطالب ص ۱۳ و ابتدای ۱۵ تخیلات نویسنده است كشف الغمّة في معرفة الأئمّة (ط - القديمة) / ج ۱ / ۵۴۵ / السادس في علمه ع نَقَلَ أَنَّهُ عَ اغْتَسَلَ وَ خَرَجَ مِنْ دَارِهِ فِي حُلَّةٍ فَاخِرَةٍ وَ بِزَّةٍ طَاهِرَةٍ وَ مَحَاسِنَ سَافِرَةٍ وَ قَسَمَاتٍ طَاهِرَةٍ وَ نَفَحَاتٍ نَاشِرَةٍ وَ وَجْهَهُ يُشْرِقُ حُسْنًا وَ شَكْلُهُ قَدْ كَمَلَ صُورَةً وَ مَعْنَى وَ الْإِقْبَالُ يُلُوحُ مِنْ أَعْطَافِهِ وَ نَضْرَةُ النَّعِيمِ تُعَرَفُ فِي أَطْرَافِهِ وَ قَاضِيَ الْقَدَرِ قَدْ حَكَّمَ أَنَّ	۱۳- دانشمند و مار چوبی

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

السَّعَادَةَ مِنْ أَوْصَافِهِ ثُمَّ رَكِبَ بَغْلَةً فَارَهُةً غَيْرَ قَطُوفٍ وَ سَارَ مُكْتَنِفًا مِنْ حَاشِيَتِهِ وَ غَاشِيَتِهِ بِصُفُوفٍ فَلَوْ شَهِدَهُ عَبْدٌ مَنَافٍ لَأَرْغَمَ بِمُفَاخَرَتِهِ بِهِ مَعَاطِسُ أَنْوَفٍ وَ عَدَهُ وَ آبَاءَهُ وَ جَدَّهُ فِي إِحْرَازِ خِصْلِ الْفَخَارِ يَوْمَ التَّفَاخُرِ بِاللُّوفِ فَعَرَضَ لَهُ فِي طَرِيقِهِ مِنْ مُحَاوِيَجِ الْيَهُودِ هَمٌّ فِي هَدْمٍ قَدْ أَنَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ وَ ارْتَكَبَتْهُ الذَّلَّةُ وَ أَهْلَكَتْهُ الْقِلَّةُ وَ جَلَدَهُ يَسْتَرُ عِظَامَهُ وَ ضَعَفَهُ يَقِيدُ أَقْدَامَهُ وَ ضَرَهُ قَدْ مَلَكَ زِمَامَهُ وَ سُوءُ حَالِهِ قَدْ حَبَبَ إِلَيْهِ حِمَامَهُ وَ شَمْسُ الظُّهَيْرَةِ تَشْوِي شَوَاهُ وَ أَخْمَصُهُ تَصَافِحُ ثَرَى مَمْشَاهُ وَ عَذَابُ عَرِيبِهِ [عُرْعُرَتِهِ] قَدْ عَرَاهُ وَ طُولُ طَوَاهُ قَدْ أَضْعَفَ بَطْنَهُ وَ طَوَاهُ وَ هُوَ حَامِلٌ جَرٍّ مَمْلُوءًا مَاءً عَلَى مِطَاهُ وَ حَالُهُ يُعْطِفُ عَلَيْهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ عِنْدَ مَرَّاهُ فَاسْتَوْقَفَ الْحَسَنُ عَ وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْنِي فَقَالَ عَ فِي أَيِّ شَيْءٍ فَقَالَ جَدُّكَ يَقُولُ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ أَنْتَ مُؤْمِنٌ وَ أَنَا كَافِرٌ فَمَا أَرَى الدُّنْيَا إِلَّا جَنَّةً لَكَ تَتَنَعَّمُ بِهَا وَ تَسْتَلِذُّ فِيهَا وَ مَا أَرَاهَا إِلَّا سِجْنًا لِي قَدْ أَهْلَكَنِي ضُرُّهَا وَ أَتَلَفَنِي فَقَرُّهَا فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ عَ كَلَامَهُ أَشْرَقَ عَلَيْهِ نُورُ التَّائِيدِ وَ اسْتَخْرَجَ الْجَوَابَ بِفَهْمِهِ مِنْ خَزَائِنِ عِلْمِهِ وَ أَوْضَحَ لِلْيَهُودِيِّ خَطَأَ ظَنِّهِ وَ خَطَلَ زَعْمَهُ وَ قَالَ يَا شَيْخُ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ لَعَلِمْتُ أَنِّي قَبْلَ انْتِقَالِي إِلَيْهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فِي سِجْنٍ ضَنْكَ وَ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ لِكُلِّ كَافِرٍ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِيرِ نَارِ الْجَحِيمِ وَ نَكَالِ عَذَابِ الْمُقِيمِ لَرَأَيْتُ أَنَّكَ قَبْلَ مَصِيرِكَ إِلَيْهِ الْآنَ فِي جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ.

يك روز امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که بوی خوش استعمال کرده بود، جامه های نیکو پوشیده بود، یاران و غلامان آن حضرت در اطرافش بودند، بر استری راهوار سوار بود و در یکی از کوچه های مدینه عبور میکرد ناگاه با پیرمردی یهودی که فقیر و دارای لباسهایی مندرس و بدنی ضعیف و رنگی نحیف بود مواجه شد، هنگامی که آن یهودی حضرت امام حسن را با آن جاه و جلال دید به آن بزرگوار گفت: ای پسر رسول خدا! ساعتی صبر کن و سخن مرا بشنو! امام مجتبی عنان استر را کشید و ایستاد. یهودی گفت: جد تو فرموده: دنیا برای مؤمن زندان و برای کافر بهشت است اکنون تو که خویشتن را مؤمن و مرا کافر میدانی انصاف بده، آیا جا دارد که تو به آن ناز و نعمت باشی و من به این محنت و مشقت باشم!؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		حضرت امام حسن علیه السلام در جوابش فرمود: ای پیر مرد اگر پرده از جلو چشم تو برداشته میشد و میدیدی که خدا چه نعمتهایی از قبیل حور و قصور در آخرت برای من و سایر مؤمنین مهیا فرموده است تصدیق میکردی که دنیا با این وضع برای من زندان میباشد. نیز اگر نگاه می کردی و میدیدی که خدا چه عذابهایی در عالم آخرت از قبیل جهنم و انواع عذابها برای تو و سایر کفار آماده نموده است تصدیق مینمودی که دنیا برای تو با این وضعی که داری بهشت خواهد بود. و ...	
اولویت ۱	اولویت ۲	إحقاق الحق، الشوشتري ج ۱۱ ۱۱۷ الثالث ما رواه القوم: ص : ۱۱۷ كان للحسن بن عليّ عليه السلام شاة تعجبه فوجد ما يوما مكسورة الرجل فقال للغلام: من كسر رجلها؟ قال: أنا، قال: لم؟ قال: لأغمنك، قال الحسن: لا فرحتك أنت حرّ لوجه الله تبارك و تعالی. و فی روایة أخرى: قال: لأغمن من أمرک بغمی، یعنی أنّ الشیطان أمره أن یغمّه. امام حسن(ع) گوسفندی داشت که بدان علاقه داشت، روزی مشاهده کرد که پای آن گوسفند شکسته شده، به غلامش فرمود: چه کسی پای این گوسفند را شکسته؟ پاسخ داد: من! فرمود: چرا؟ گفت: می خواستم تا شما را غمگین کنم! امام(ع)فرمود: اما من تو را خوشحال خواهم کرد، و تو در راه خدا آزادی! و در روایت دیگری است که فرمود: من نیز غمگین می کنم آن کسی را که به تو دستور داده تا مرا غمگین کنی-یعنی شیطان) و به دنبال آن او را آزاد کرد.	ارباب من

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۱	اولویت ۲	إِحْقَاقُ الْحَقِّ، الشَّوْشْتَرَى ج ۲۶ ۴۴۹ مستدرک حدیث جود الحسن علیه السلام و سخائه فی ذات الله تعالى أَنبَأَنَا أَبُو هَارُونَ، قَالَ: انْطَلَقْنَا حِجَاجًا فَدَخَلْنَا الْمَدِينَةَ فَقُلْنَا: لَوْ دَخَلْنَا عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَحَدَّثَنَا بِمَسِيرِنَا وَحَالِنَا، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ بَعَثَ إِلَيَّ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُنَّ أَرْبَعُمَائَةٍ أَرْبَعُمَائَةٍ، فَقُلْنَا لِلرَّسُولِ: إِنَّا أَغْنِيَاءُ وَلَيْسَ بِنَا حَاجَةٌ، فَقَالَ: لَا تَرُدُّوهُ عَلَيْهِ مَعْرُوفَهُ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ فَأَخْبَرْنَاهُ بِسَارِنَا وَحَالِنَا. فَقَالَ: لَا تَرُدُّوهُ عَلَى مَعْرُوفِي، فَلَوْ كُنْتُ عَلَى غَيْرِ هَذَا الْحَالِ كَانَ هَذَا لَكُمْ يَسِيرًا، أَمَّا أَنِي مَزُودُكُمْ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبَاهِي مَلَائِكَتَهُ بِعِبَادِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَيَقُولُ: عَبَادِي جَاءُونِي شَعْنًا يَتَعَرَّضُونَ لِرَحْمَتِي، فَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِمُحْسِنِهِمْ، وَشَفَعْتُ مُحْسِنَهُمْ فِي مَسِيئَتِهِمْ، وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَمَثَلْ ذَلِكَ. ابوهارون گفت: حج کنان راه افتادیم و وارد مدینه شدیم، و با خود گفتیم: ای کاش خدمت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - امام حسن علیه السلام - رسیده، بر او سلام کنیم! و نزد او رفتیم و درباره‌ی مسافرت و احوال خود با او سخن گفتیم، و چون بیرون آمدیم برای هر یک از ما چهارصد [درهم] فرستاد، و ما به فرستاده‌ی آن حضرت گفتیم: ما [پول] داریم و نیازی نداریم. و او گفت: نیکی امام حسن علیه السلام را برنگردانید. و ما نزد امام حسن علیه السلام برگشتیم و از بی‌نیازی خود خبر دادیم. آن حضرت فرمود: احسان مرا برنگردانید. ای کاش دستم بیش‌تر باز بود! این برای شما کم است، هان! من به شما توشه‌ای [و مژده‌ای] می‌دهم، و آن این است که در روز عرفه، خداوند متعال، بر بندگان خود به فرشتگان مباحثات می‌کند و می‌فرماید: «بندگانم از هر سو نزد من آمده‌اند تا رحمت مرا بخواهند، و من شما را گواه می‌گیرم که نیکوکارشان را بخشیدم، و ایشان را شفیع گنهکاران‌شان قرار دادم، و چون روز جمعه شود، پس باز چنان کنم.»	کاش پول بیشتری داشتم
اولویت ۱	اولویت ۳	مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۹، فصل فی مکارم أخلاقه شامياً رآه رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرِدُ فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحَكَ وَقَالَ أَبِهَا الشَّيْخُ أَظُنُّكَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَرَشَدْتَنَا أَرَشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا حَمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبِعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عَرْبَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا آوَيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيِّقًا إِلَيْنَا وَ قَتَّ ارْتِحَالَكَ كَانَ أَعُوذَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ مَالًا كَبِيرًا	۲۵ یک نفر گریه می کرد

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ وَكُنْتَ أَنْتَ وَابْنُكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَالْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَحَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَكَانَ ضَيْفَهُ إِلَيَّ أَنْ ارْتَحَلَ وَصَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ 7 روزی امام حسن سوار بودند. مردی از اهل شام بر سر راه آن حضرت آمد و دشنام و ناسزای بسیار به آن حضرت گفت. حضرت جواب او را نگفتند تا آن مرد ساکت شد. سپس جلو آمدند و بر او سلام کردند و خندیدند و فرمودند: «ای مرد پیر! گمان می کنم که تو غریبی. اگر از ما درخواستی داری، عطا می کنیم؛ اگر از ما طلب هدایت می کنی، تو را ارشاد می کنیم؛ اگر گرسنه ای، تو را سیر می گردانیم؛ اگر عریانی، لباس می پوشانیم؛ اگر محتاجی، تو را بی نیاز می گردانیم؛ اگر رانده شده ای، تو را پناه می دهیم. اگر بار خود را به خانه ای ما بیاوری و مهمان ما باشی تا وقت رفتن، برای تو بهتر خواهد بود. زیرا که ما خانه ای گشاده و مقامی عظیم و مالی بسیار داریم. چون آن مرد سخن آن حضرت را شنید گریست و گفت: «گواهی می دهم که تو خلیفه ای خدا در زمین هستی. خدا بهتر می داند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد. پیش از این، تو و پدرت را از همه کس دشمن تر می داشتم، ولی اکنون محبوب ترین خلق نزد من هستید». پس بار خود به خانه ای حضرت فرود آورد و تا در مدینه بود مهمان حضرت بود و از محبان و معتقدان به اهل بیت ● گردید. عبارات آمده در صفحه ۲۶ از زبان مرد شامی سند ندارد	
اولویت ۱	اولویت ۲	مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۳، فصل فی سیاده ع مَرَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى فَقَرَاءٍ وَقَدْ وَضَعُوا كُسَيْرَاتٍ عَلَى الْأَرْضِ وَهُمْ قُعُودٌ يَلْتَقِطُونَهَا وَيَاكُلُونَهَا فَقَالُوا لَهُ هَلُمَّ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْغَدَاءِ قَالَ فَنَزَلَ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَجَعَلَ يَأْكُلُ مَعَهُمْ حَتَّى اكْتَفَوْا وَالزَّادُ عَلَى حَالِهِ بَبْرَكْتِهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَافَتِهِ وَأَطْعَمَهُمْ وَكَسَاهُمْ 7 روزی حضرت امام حسن بر جمعی از گدایان گذشتند که پاره ی چند تکه نان خشک بر روی زمین گذاشته می خوردند. چون نظر ایشان بر آن حضرت افتاد دعوت کردند. حضرت [از مرکب] به زیر آمدند و فرمودند: خدا متکبران را دوست ندارد. با ایشان نشستند و از طعام ایشان تناول فرمودند. به برکت آن حضرت آن طعام هیچ کم نشد. پس ایشان را به ضیافت طلبید. غذا برای ایشان حاضر کرد و لباس بر آن ها پوشاند.	۲۹ مادر جان داری گریه می کنی؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		ص ۲۹ گفتگوی مادر و پسر سند ندارد و تخیل نویسنده است	
اولویت ۱	اولویت ۲	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۴۶۳ باب مولد الحسن بن علی صلوات الله علیهما عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِيًا فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنْ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِ مِنْهُ وَلَا تُمَاكِسْهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا قَدِمْنَا مَنْزِلًا فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ لَهُ بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ فَسَارَا مِيلًا فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الرَّجُلُ فَخَذَّ مِنْهُ الدَّهْنَ وَ أَعْطَاهُ الثَّمَنَ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدَّهْنَ فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ أَنْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ فَأَنْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى هَذَا وَ تَرَى ذَلِكَ وَ لَسْتُ أَخْذُ لَهُ ثَمَنًا إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ وَ لَكِنَّ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذِكْرًا سَوِيًّا يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي خَلَفْتُ أَهْلِي تَمْخِضُ فَقَالَ أَنْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذِكْرًا سَوِيًّا وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا. از امام صادق (ع): حسن بن علی (ع) یک سال پیاده به مکه می رفت و دو پایش ورم برداشت یکی از وابسته هایش عرض کرد: اگر سوار شوید، این ورم فرو نشیند، فرمود: نه هرگز، وقتی به این منزل برسیم مرد سیاهی جلوت آید که روغنی با خود دارد، آن را بخر و در بهای آن با او چانه زن، وابسته آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربانت ما به هیچ منزلی نرسیدیم که کسی باشد و چنین دوائی بفروشد، به او فرمود: چرا، آن مرد در پیش تو است اندکی به این منزل مانده، یک میل راه طی کردند بناگاه آن سیاه پیدا شد، امام حسن (ع) فرمود: برو نزد این مرد و دارو را از او بگیر و بهایش را به او بده، آن سیاه گفت: ای غلام این روغن را برای کی می خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی (ع)، گفت: مرا نزد آن حضرت ببر، او را آورد خدمت آن حضرت رسانید، سیاه به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت من نمی دانستم شما نیاز به این دارو دارید، تو خودت این را می دانی؟ من در برابر آن بهائی نمی گیرم همانا من غلام شما هستم ولی نزد خدا دعا	۳۱

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		کن که یک پسر درستی به من بدهد و دوستدار شما خانواده باشد، زیرا من خانواده خود را در حال درد زائیدن گذاشتم و آمدم، امام حسن (ع) فرمود: به منزلت برو که خدا به تو پسر درستی بخشیده و او از شیعیان ما است. وسط صفحه ۳۲ عبارت روغن را به پایش مالیدم سندی ندارد	
۳۵	دیدار با گل محمدی	سندش یافت نشد	
۳۹	این ستاره ها	نظم درر السمطين، الزرندی ۲۵۴ القسم الثاني من السمط الثاني يشتمل على ذكر فضائل... و من سخائه و كرم طباعه رضى الله عنه ما روى أن رجلا دفع إليه رقعة في حاجة فقال له: حاجتك مقضية، فقليل له يا ابن رسول الله: لو نظرت في رقعة ثم رددت الجواب على قدر ذلك؟ و من سخائه و كرم طباعه رضى الله عنه ما روى أن رجلا دفع إليه رقعة في حاجة فقال له: حاجتك مقضية، فقليل له يا ابن رسول الله: لو نظرت في رقعة ثم رددت الجواب على قدر ذلك؟ فقال: أخشى أن يسألني الله عن ذلّ مقامه بين يدي حتّى أقرأ رقعة مردی نامه‌ای به دست امام حسن - علیه السلام - داد که در آن حاجت خود را نوشته بود. امام - علیه السلام - بدون آنکه نامه را بخواند بدو فرمود: حاجتت رواست. شخصی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا خوب بود نامه‌اش را می‌خواندی و می‌دیدى حاجتش چیست و آنگاه بر طبق حاجتش پاسخ می‌دادی؟ امام - علیه السلام - پاسخی عجیب و خواندنی داد و فرمود: بیم آن را دارم که خدای تعالی تا بدین مقدار که من نامه‌اش را می‌خوانم از خواری مقامش مرا مورد موآخذه قرار دهد). بیشتر مطالب ص ۳۹ و ۴۰ اضافات نویسنده است	اولویت ۳